در برابر, درمقابل

مخالفت با چیزی یعنی رو به روی چیزی یا علیه ان قرار گرفتن.

آنها هر دو در مقابل دیوار تکیه داده بودند.

ساحل دریا

ساحل مکانی شنی یا صخره ای در کنار اقیانوس است.

دختر کوچک در ساحل یک قلعه شن ساخته است.

خسارت رساندن, آسیب رساندن

آسیب رساندن به چیزی به معنای شکستن یا خراب کردن آن است.

خودرو در حادثه آسیب دید.

کشف کردن

کشف چیزی یافتن آن چیز برای اولین بار است.

من برخی از اطلاعات جدید را در این کتاب کشف کردم!

احساس, احساسات

احساسات چیزی هست که شما حس می کنید.

عصبانیت یک احساس مشترک است که همه ما احساس می کنیم.

درست کردن

اصلاح چیزی این است که آن چیز دوباره کار کند.

پدر من ابزار زیادی دارد که به او کمک می کند چیزهای خراب را درست کند.

صریح, رک

اگر شما صریح باشید ، بسیار صادق هستید.

معلم با شاگردانش یک بحث بی پرده و رک داشت.

شناسایی کردن

شناسایی چیزی به معنای توانایی نام بردن ان است.

من از پرونده برای شناسایی نام او استفاده کردم.

جزیره

جزیره سرزمینی است در میان آب.

ژاپن گروهی از جزایر است.

اقیانوس

اقیانوس تمام آب شوری است که زمین را احاطه کرده است.

اقیانوس می تواند امواج قدرتمندی ایجاد کند.

شاید, احتمالا

وقتی شما می گویید ممکن است اتفاقی بیفتد از شاید استفاده می کنید.

شاید ناهار یک سیب بخورم.

دلپذیر

اگر چیزی دلپذیر باشد شما از آن چیز لذت می برید.

این کاراکتر نگاه مطبوعی در صورتش داشت.

جلوگیری کردن, مانع شدن

جلوگیری کردن از چیزی توقف از وقوع آن است.

دستبندها مانع از حرکت دستانم می شدند.

سنگ

سنگ چیز سختی در خاک است.

من سنگ ها را روی هم چیدم.

صرفه جویی, نجات دادن

نجات دادن چیزی به معنای جلوگیری از اسیب آن چیزاست.

من می خواهم به نجات جهان کمک کنم.

گام گذاشتن, قدم برداشتن

قدم برداشتن یعنی راه رفتن.

مراقب باشید کجا قدم می گذارید.

هنوز

هنوز استفاده میشود که شما بخواهید بگویید چیزی همچنان ادامه دارد.

آنها هنوز در صف دریافت بلیط هستند.

طعم, مزه

طعم ، عطر و مزه ای است که در دهان شما ایجاد می شود.

طعم میوه شیرین بود.

پرتاب كردن

پرتاب کردن چیزی به معنای استفاده از دست خود برای عبور آنچیز از میان هوا است.

پرتاب کننده (بیس بال) می تواند توپ بیس بال را خیلی سریع پرتاب کند.

موج

موج خطی از آب است که بالاتر از بقیه آب حرکت می کند.

آب پر از امواج بزرگ آبی بود.

تابستان گذشته من به یک جزیره سفر کردم. خیلی به من خوش گذشت. نشستم و موج ها را تماشا کردم و به اقیانوس گوش دادم. من شناسایی نوع پرندگان را یاد گرفتم. من چیزهای زیبایی را کشف کردم و از طعم غذاهای جدید لذت بردم. اوقات خیلی خوبی بود.

عصر یک روز درکنار اقیانوس قدم زدم. وقتی امواج وارد (ساحل) شدند ، بسیاری از ستاره های دریایی\* در ساحل جا ماندن. برخی از ستاره های دریایی دوباره به داخل آب برگشتند و آنها نجات پیدا کرده بودند. اما ستاره های دریایی دیگر هنوز روی شن ها بودند. اگر وارد آب نشوند آنها می میرند. آن شب ستاره های دریایی زیادی در ساحل بودند. این باعث ناراحتی من شد ، اما می دانستم که نمی توانم مشکل را برطرف کنم. من خیلی با احتیاط قدم برداشتم تا به آنها آسیب نرسانم.

سپس یک دختر کوچک را دیدم. اونیز برای ستاره های دریایی غمگین بود. او می خواست از مرگ همه آنها جلوگیری کند. او از من پرسید که شاید من بتوانم به او در این مورد کمک کنم.

گفتم: "صادقانه بخواهم بگویم ، فکر نمی کنم بتوانیم کاری در این مورد انجام دهیم."

دختر کوچک شروع به گریه کردن کرد. او پشت سنگی نشست و مدتی فکر کرد. سرانجام ، احساس ناراحتی از بین رفت. از گریه دست برداشت و ایستاد. سپس او یک ستاره دریایی را برداشت و آن را به داخل آب انداخت.

"چه کار می کنی؟" من از او پرسیدم. اما او به من جواب نداد. او فقط تا آنجا که می توانست ستاره دریایی (به سمت دریا) پرتاپ میکرد. "تو نمی توانی همه آنها را نجات دهی!" من گفتم.

او از پرتاپ کردن(ستاره های دریایی) دست برداشت تا به من نگاه کند. او پاسخ داد: "نه ، من نمی توانم همه آنها را نجات دهم." سپس او یک ستاره دریایی بسیار بزرگ را برداشت و گفت: "اما من می توانم این یکی را نجات دهم." و سپس لبخند زد و ستاره دریایی را تا جایی که می توانست دور به سمت اقیانوس پرتاپ کرد.

\* ستاره دریایی - حیوانی به شکل ستاره ای است که در آب زندگی می کند